

دفاعیه آگوست اشپایز

قاضی محترم: در خطاب به این دادگاه من به عنوان نماینده یک طبقه به نماینده طبقه دیگر سخن میگویم. من با کلماتی شروع خواهم کرد که ۵۰۰ سال قبل در چنین موقعیتی ونتیاین دوج فاهری Venetian Doge Faheri خطاب به دادگاه گفت:

"دفاع من کیفرخواست توست." دلایل جرم مورد ادعای من تاریخ توست!" من به عنوان شریک و همدست متهم به قتل شده ام. براساس این اتهام مجرم شناخته شده ام. هیچگونه مدرکی که نشان دهد و یا دلالت کند که من اطلاعی از کسی که بمب را انداخت، یا که خود من کاری در رابطه با انداختن بمب کرده باشم از سوی دولت ارائه نشده است، مگر اینکه، البته شما به شهادت همدستان دادستان دولت و بنفیلد Bonfield (رئیس پلیس)، شهادت تامپسون Thompson و گیلمر Gilmer وزنی قایل باشید. به این آدمها برحسب قیمتشان پرداخته شده است. اگر گواه و مدرکی وجود نداشت تا نشان دهد که من قانونا مسئول آن عمل هستم، بنابراین محکومیت من و اجرای حکم چیزی کمتر از یک جنایت عمدی و کینه توزانه نیست، جنایتی به پلیدی آن چه ممکن است در تقویم مذهبی، سیاسی و هر نوع ستم دیگری پیدا شود. قتل های قضایی زیادی وجود داشته است جاییکه نمایندگان دولت با حسن نیت عمل میکردند، و براین باور بودند که قربانیان آنها نسبت به اتهامات وارده شان مقصر هستند. دراین مورد نمایندگان دولت نمیتوانند خودشان را در پشت توجیه مشابهی خود را پنهان سازند. برای اینکه آنها بیشترین شهود را به عنوان بهانه ای که برای محکوم کردن ما مورد استفاده قرار گیرد، سرهمبندی کرده اند؛ آنها برای محکوم کردن ما هیئت منصفه ای را سرهم بندی کرده اند! در مقابل این دادگاه، و در مقابل عموم، که باید دولت باشد، من دادستان دولت و بنفیلد را به خاطر تبنانی بسیار زشت برای ارتکاب جرم متهم میکنم.

من به حادثه کوچکی اشاره خواهم کرد که ممکن است به این اتهام روشنی بخشد. عصر روزی که انجمن گارد های شهروندان، انجمن بانکداران، انجمن هیئت تجار، و حاکمان راه آهن با قصد جنایتکارانه در آن عصر حدود ساعت هشت به گردهمایی کارگران در هی مارکت حمله کردند، من مرد جوانی را ملاقات کردم که لگنر Legner نام داشت و عضو باشگاه ورزشی آورا Aurora است. او مرا همراهی کرد، و هرگز آن عصر، چند ثانیه قبل از اینکه انفجار روی داد و من از واگن پایین پریدم، مرا ترک نکرد.. او میدانست که من آن روز عصر شواب Schwab را ندیده بودم. او میداند که من با هیچکس آنطور که نوچه آقای مارشال فیلد، تامپسون اعتراف کرد صحبتی نداشتم. او میداند که من از واگن پایین نپریدم تا کبریت را روشن کنم و آن را به مردی که بمب را

انداخت بدهم. او یک سوسیالیست نیست. چرا ما وی را به محضر دادگاه نمی‌آوریم؟ بخاطر این که نماینده محترم دولت، گرینل و بونفیلد او را نقل مکان دادند.

بطور اسرار آمیزی ناپدید شده

این عالیجنابان محترم همه چیز را در مورد لگنر Legner میدانند. آن‌ها میدانند که شهادت وی بدون هیچگونه شکی دروغ بودن شهادت تامپسون Thompson و گیلمر Gilmer را ثابت خواهد کرد. نام لگنر در لیست شهود برای دولت بود. او در هر حال، بدلائل روشنی به دادگاه فراخوانده نشد. بلی، او به چند نفر از دوستانش گفته بود که به وی ۵۰۰ دلار پیشنهاد شده بود تا شهر را ترک کند؛ و وی را تهدید کرده بودند که اگر در شهر بماند و به عنوان شاهد برای مدافعین ظاهر شود با بلاهای وحشتناکی روبرو خواهد شد. او جواب داده بود که برای خدمت به یک چنین توطئه ناجوانمردانه ای نه خود را میفروشد و نه زور قبول میکند. آقای گرینل گفت وقتی ما لگنر را خواستیم پیدا نشد. و آقای گرینل انسان محترمی است! که او خود در جستجوی آن مرد جوان بوده است، اما قادر به پیدا کردنش نشده است. تقریباً سه هفته بعد من متوجه شدم که همان مرد جوان توسط محافظین برجسته "نظم و قانون، دو کارآگاه شیکاگو ربوده شده و به بوفالوی نیویورک برده شده است. بگذارید آقای گرینل، انجمن شهروندان، کارفرمای آن به این جواب بدهند! اجازه دهید مردم در مورد این قاتلین به داوری بنشینند!

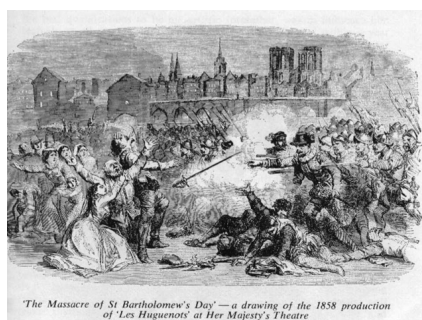
نه، تکرار میکنم، علیرغم شواهد دروغ خریداری شده، و علیرغم اصل بودن (به صورت طنز) شرح مذاکرات این دادگاه، پیگرد دادگاه مقصر بودن قانونی ما را مقرر نکرده است... و تا زمانی که این انجام نشده است، و شما یک کمیته حراست شهروندان را (کمیته ای که مستقیماً با پلیس همکاری میکند) به عنوان هیئت منصفه بر ما تحمیل میکنید؛ من به شما میگویم، نمایندگان مورد ادعا و کشیشان "نظم و قانون" قانون شکنان و تنها قانون شکنان واقعی هستند؛ و در این مورد تا سرحد جنایت پیش رفته - اند. این را مردم به خوبی میدانند. و من وقتی از مردم صحبت میکنم، منظور من چند توطئه گر گرینل، سیاستمداران نجیبی که در سایه بدبختی توده های وسیع کامیاب میشوند، نیست. این آدم های مفت خور ممکن است دولت را منصوب سازند، آنها ممکن است دولت را کنترل کنند، آنها ممکن است گرینل ها و بونفیلد ها و سایر مزدوران خود را داشته باشند! اکنون، من زمانی که از مردم صحبت میکنم، از توده وسیع زنبوران انسانی صحبت میکنم، مردم کارگر، که متأسفانه هنوز نسبت به واقعیاتی که به "نام مردم"، "به نام آنها مرتکب میشوند، آگاه نیستند.

کشتن قابل تعمق هشت انسان که تنها جرمشان این است که جرات کردند حقیقت را بگویند ممکن است چشم این میلیونها رنج کشیده را باز کند؛ ممکن است آن‌ها را بیدار سازد. من متوجه شدم که محکومیت ما از قبل در این جهت معجزاتی آفریده است. طبقه ای که برای زندگی ما غوغا میکند، این مسیحیان متدین، از هر وسیله ای از طریق روزنامه هایشان تلاش کردند مساله

حقیقی و تنها موضوع اصلی در این مورد را مخفی کنند. این مسیحیان خوب متعصبانه تنها با مشخص کردن متهمین به عنوان "آنارشیست" و تصویر نمودن آنها به عنوان کشف قبیله جدید یا گونه هایی از آدمخواران، از طریق اختراع داستان های شوک آور و مهیب و توطئه های سیاه طرح شده از سوی آنان تلاش کردند حقیقت برهنه را از مردم کارگر و سایر طرف های محق پنهان دارند، برای مثال: روز ۴ می، ۲۰۰ مرد مسلح، تحت فرماندهی یک قانون شکن رسوا که به جلسه شهروندان صلح جو حمله کردند! با چه هدفی؟ با هدف به قتل رساندن آنها، یا کشتن آنان تا آنجا که میتوانند. من به شهادت دو تن از شهودمان مراجعه میدهم. کارگران مزدی این شهر علیه سرکیسه شدن بیش از حد خود شروع به اعتراض کردند. آنها شروع به گفتن بعضی چیزهای حقیقی کردند؛ اما آنها بشدت مخالف طبقه پاتریسین ما بودند. خوب آنها چند خواست معقول را پیش کشیدند. آنها فکر کردند که دستمزد هشت ساعت کار سخت در روز فقط برای پرداخت دو ساعت کار کافی است.

این جمعیت بی قانون باید وادار به سکوت شود!

تنها راه به سکوت واداشتن آنها ترساندن آنها و به قتل رساندن کسانی است که به آنها به عنوان "رهبران" نگاه میکردند. بلی، به این "سگ های خارجی" باید درسی آموخت، تا هرگز امکان این را نداشته باشند تا بار دیگر در استثمار شدید از سوی خیراندیشان و سروران مسیحی شان دخالت کنند. بونفیلد مردی که سرخی شرم به مجریان شب بارثولومئو خواهد آورد، در سال ۱۵۷۲ در روزهای ۲۳-۲۴ اوت، چارلز نهم پادشاه فرانسه افراد بانفوذ، سیاستمداران، و رهبران نظامی پروتستان را به شامی در پاریس دعوت میکنند. در جریان این مراسم کاتولیک ها بنا به طرح قبلی به مهمانان حمله نموده و آنان را به قتل میرسانند. بعد از این اتفاق، کشتار پروتستانها از سوی کاتولیک ها چند هفته ادامه مییابد. بنا به موخین در این واقعه بین ۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ پروتستان کشته شدند. آن عالیجناب نورانی با سیمایی که با به تصویر کشیدن شیاطین جهنم Dante's fiends of hell خدمت ارجمندی به دور Dore ارائه نمود و مردی بود که عملش به بهترین وجه با توطئه انجمن شهروندان پاتریسین های ما سازگار بود. اگر من بمب را انداخته بودم، یا سبب پرتاب آن شده بودم، یا در مورد آن چیزی میدانستم، لحظه ای در گفتن آن تردید نمیکردم. این واقعیتی است که چند نفر از بین رفته و تعداد بیشتری زخمی گردیده اند. اما صد ها زندگی نیز نجات داده شده اند! اما برای آن بمب، صدها بیوه و صد ها یتیم بجا میماند در حالیکه اکنون چند نفر بیوه و یتیم مانده اند. بر روی این حقایق بدقت سرپوش گذاشته شده است و ما توسط توطئه گران واقعی و دلان آن ها متهم و محکوم شده ایم. قاضی محترم، این دلیلی است که نباید حکمی از سوی دادگاه عدالت صادر شود، اگر این اسم ایدا معنایی داشته باشد.



'The Massacre of St Bartholomew's Day'—a drawing of the 1858 production of 'Les Huguenots' at Her Majesty's Theatre

"اما" دولت میگوید، "شما درباره ساختن دینامیت و بمب مقاله منتشر کرده اید." در این شهر به من یک روزنامه نشان دهید که مقالات مشابهی منتشر نکرده باشد! من بطور خیلی قطعی یک مقاله طولانی در شیکاگو تریبون که در ۲۳ فوریه ۱۸۸۵ به چاپ رسید را بخاطر دارم. روزنامه شامل یک توصیف و تصاویر مختلف ماشین های آتش زا و بمب ها میشد. من خصوصا این یکی را بخاطر دارم زیرا من آن را در ترن راه آهن خریدم؛ و وقت زیادی برای خواندن آن صرف کردم. اما از آن زمان، روزنامه تایمز اغلب مقالات مشابهی در مورد این موضوع منتشر کرده است، و بعضی از مقالات مربوط به دینامیت در آربیترا-زیتینگ از تایمز گرفته و ترجمه شده است که توسط ژنرال مولینوکس Molineux و ژنرال فیتز جان پورتر Fitzjohn Porter نوشته شده که طرز استفاده از بمب های دینامیت را نشان میدهد که از آن به عنوان موثرترین سلاح علیه کارگران اعتصابی دفاع میشود. ممکن است بدانیم چرا ادیتور های این روزنامه ها متهم و به خاطر جنایت محکوم نشده اند؟ آیا به خاطر این است که آنها از استفاده این وسیله مخرب علیه توده های عادی دفاع کرده اند؟ چرا آقای استون Stone از روزنامه نیوز News در این مورد متهم نشده است؟ وی بمب در اختیار داشت. به علاوه، آقای استون در ژانویه مقاله ای منتشر کرد که در آن اطلاعات کاملی در مورد ساختن بمب داد. بر اساس این اطلاعات هر کس میتواند بمبی را برای استفاده با صرف کمتر از ده سنت بسازد. روزنامه نیوز احتمالا ده برابر آربیترا-زیتینگ فروش داشته است. آیا این امکان وجود ندارد که بمبی که در ۴ می مورد استفاده قرار گرفت از نمونه روزنامه نیوز ساخته شده باشد؟ تا زمانی که این آدم ها متهم و به جنایت محکوم نشوند، قاضی محترم من اصرار میکنم که این تبعیض به نفع سرمایه با عدالت ناسازگار است. و بنابراین نباید محکومیتی در میان باشد.

استدلال اصلی گرینل علیه مدافعان این بود که "آنها خارجی هستند؛ آنها شهروند نیستند." من نمیتوانم به جای دیگران صحبت کنم. من تنها درباره خودم صحبت خواهم کرد. من به اندازه گرینل در این ایالت سکونت داشتم، و احتمالا شهروند خوبی بوده ام؛ من نمیخواهم حداقل با وی مقایسه شوم. گرینل بطور فزاینده ای به میهن پرستی هیئت منصفه متوسل شده است. به این مساله من از زبان جانسون Johnson، ادیب انگلیسی جواب میدهم، "توسل به میهن پرستی آخرین دست یازی آدم رزل و پست فطرت است."

تلاش من به نیابت از میلیون ها محروم از ارث و محروم از حقوق اجتماعی، فعالیت من در این جهت، توده ای کردن آموزش اقتصاد، خلاصه، آموزش کارگران مزدی "یک توطئه علیه جامعه" اعلام میشود. کلمه "جامعه" به صورت عاقلانه ای جانشین "دولت" میشود آنطور که امروز این دولت از سوی پاتریسین ها نمایندگی میشود. همیشه نظر طبقه حاکمه این بوده است که مردم باید در جهالت و نادانی نگه داشته شوند؛ برای اینکه به محض این که دانش اندوزی مردم افزایش یابد، آنها برده بودنشان را از دست میدهند، برای اینکه افتادگی و مطیع بودن شان را به قدرت از دست میدهند. آموزش برای انسان سیاه پوست ۲۵ سال پیش جرم جنایی بود. چرا؟ زیرا برده دانش اندوز به هر قیمتی غل و زنجیر خود را دور میانداخت. چرا آموزش کارگران امروز توسط بعضی از طبقات جرم علیه دولت محسوب میشود؟ بهمین دلیل! دولت، با همه اینها، عاقلانه از ذکر این نکته در تعقیب قانونی در این مورد اجتناب کرد. از این شهادت، آدم مجبور میشود به این نتیجه برسد که ما در سخنرانی ها و انتشارات مان چیزی جز انهدام و دینامیت موعظه نکرده ایم. دادگاه امروز صبح اعلام کرد که موردی شبیه این در تاریخ وجود نداشته است. من در جریان این محاکمه متوجه شدم که عالیجنابانی که حرفه شان قانون است در تاریخ خبره نیستند. در همه موارد تاریخی از این نوع، حقیقت از سوی کشیشان قدرت مستقر که به پایان خود نزدیک میشود باید تحریف شود.

ما در سخنرانی ها و انتشارات خود چه گفته ایم؟

ما به مردم شرایط و روابطشان را در جامعه توضیح داده ایم. ما به آنها پدیده های مختلف اجتماعی و قوانین اجتماعی و رویدادهایی که تحت آن شرایط این رویداد ها اتفاق میافتند را توضیح داده ایم. ما به روش تحقیق علمی، بطور مسلم ثابت شده، به اطلاع آنها رسانده ایم که ریشه نابرابری های اجتماعی، نابرابری های چنان بزرگ که به خدا پناه میبرند، ریشه اش در سیستم مزد هاست. ما بعلاوه گفته ایم که سیستم مزدی، به عنوان شکلی از توسعه اجتماعی، از روی ضرورت منطق، باید جای خود را به اشکال بالاتر تمدن بدهد؛ که سیستم مزدی باید اساس را برای یک سیستم اجتماعی تعاون که سوسیالیسم است آماده سازد، خواه این یا آن تئوری، خواه این یا آن نقشه مربوط به ترتیبات آینده مورد توافق یک امر گزینشی نیست، بلکه یکی از ضروریات تاریخی است و گرایش پیشرفت برای ما آنارشیزم به نظر رسید، که از نظر ما آن یک جامعه آزاد بدون شاهان و بدون طبقه است؛-جامعه ای خودمختار که در آن آزادی و برابری اقتصادی برای همه آرامش تثبیت شده ای را به عنوان اساسی برای نظم طبیعی هموار خواهد کرد.

احتمالا بونفیلد و گرینل محترم نمیتوانند یک نظم اجتماعی بدون باتوم پلیس و تپانچه یا جامعه آزاد بدون زندان ها، بدون چوبه دار و وکلای دولت را از ذهن خود خطور دهند. در چنین جامعه ای احتمالا آنها جایی برای خود پیدا نخواهند کرد. و به همین

دلیل آنارشیزم چنین "آموزه ویرانگر و درخوردشنام است؟

گرینل به ما اعلام کرده است که آنارشیسم محاکمه میشود. تئوری آنارشیسم به قلمرو فلسفه نظری تعلق دارد. در جلسه هی مارکت حتی کلمه ای درباره آنارشیسم بر زبان نیامد. در آن جلسه موضوع راجع به کم کردن ساعت جان کندن (کار م.) بود. اما آقای گرینل کف به دهان آورد که "آنارشیسم محاکمه میشود!" اگر مساله این است، عالیجناب، خیلی خوب؛ شما میتوانید مرا محاکمه کنید زیرا من یک آنارشیست هستم. من همراه باکل Buckle، پاین Paine، جفرسون Jefferson، امرسون Emerson و اسپنسر Spencer و خیلی از متفکرین بزرگ این قرن باور دارم که شرایط کاست ها و طبقات و شرایطی که طبقه ای را بر طبقه دیگری حاکم میکند و از قبل کار طبقه دیگر زندگی میکند و این وضع را نظم میخواند، بلی، من بر این باورم که این سازمان اجتماعی بی رحم با تاراج و جنایت قانونیت یافته اش محکوم به فناست، و این نظم اجتماعی باید راه را برای یک جامعه آزاد، انجمن داوطلبانه، اگر دوست داشته باشد، برادری جهانی باز کند. قاضی محترم! شما ممکن است محکومیت را به من تحمیل کنید، اما بگذارید دنیا بداند که در سال ۱۸۸۶ میلادی در ایالت ایلینویز Illinois هشت انسان به مرگ محکوم شدند زیرا آنها به آینده بهتری باور داشتند؛ زیرا آنها اعتقاد خود را به پیروزی نهایی آزادی و عدالت از دست نداده بودند!

ابزار و دلال بانکداران و انجمن شهروندان گرینل میگوید "شما انهدام جامعه و تمدن را آموزش داده اید." آن آدم باید هنوز معنی تمدن را یاد بگیرد. این بحث بسیار کهنه ای علیه پیشرفت انسان است. تاریخ یونان را بخوانید، یا رم را، تاریخ ونیز را بخوانید. به صفحات تاریک کلیسا نگاهی بیاندازید و مسیر پر خار و خاشاک علم را تعقیب کنید. "نه به تغییر، نه به تغییر! شما جامعه و تمدن را منهدم خواهید کرد!" این همیشه فریاد طبقه حاکمه بوده است. آنها چنان در آسودگی تحت سیستم موجود قرار گرفته اند که بطور طبیعی حتی از کوچکترین تغییر نفرت و وحشت دارند. امتیازات آنها برای آنها به اندازه عزیزبودن خود زندگی ارزش دارد؛ و هر تغییری این امتیازات را تهدید میکند. اما تمدن نردبانی است که پله های آن لوحه یادبود چنین تغییراتی است! بدون این تغییرات اجتماعی که همه علیه اراده و نیروی طبقه حاکم صورت گرفته، تمدنی وجود نمیداشت. در رابطه با انهدام جامعه که ما متهم به آن شده ایم، آیا این امر نظیر مساله حيله روباه نیست؟ ما، که برای نجات جامعه از شیطان که گلویش را گرفته، جان خود را بخطر انداخته ایم، شیطانی که خون زندگیش را میمکد، کسی که فرزندان را حریصانه میبلعد، ما کسانی هستیم که گلوئ خونین جامعه را مرهم میکنیم، ما کسانی هستیم که آن را از زنجیر و غلی که دورش پیچیده اید آزاد میکنیم، از بدبختی که برای آن ایجاد کرده اید — ما دشمنان جامعه هستیم!! قاضی محترم، شیاطین جهنم با خنده به این تحریکات طعنه آمیز خواهند پیوست!

بلی، "ما دینامیت را موعظه کرده ایم!" ما با یادگیری از آموزش های تاریخ پیش بینی کرده ایم که طبقه حاکمه امروز مانند سلف خود به صدای منطق گوش نخواهد کرد، آنها تلاش خواهند کرد چرخ پیشرفت را با نیروی سبانه خود متوقف سازند. آیا آن یک

دروغ است، یا آن چه که ما گفتیم حقیقت بود؟ آیا از مدت‌ها پیش صنایع بزرگ این کشوری که زمانی آزاد بود، زیر مراقبت پلیس، کارآگاهان، ارتش و کلانترها اداره نمیشود؛ و آیا در جواب با این وضعیت مبارزه جویی روز به روز توسعه نمی یابد؟ آمریکایی های خودمختار به آن فکر کنید! کارکردن مانند تبهکاران محکوم شده تحت نظر گاردهای نظامی!! ما این را پیش بینی کرده بودیم، و پیش بینی میکنیم که این شرایط در آینده نزدیک غیرقابل تحمل خواهد شد. سپس چی؟ حکم خدایان فنوئدال زمان ما بردگی، محکومیت به گرسنگی و مرگ است! سال‌های سال این برنامه آنها بوده است. ما به زحمتکشان گفتیم که علم به اسرار طبیعت راه یافته است، که از کله ژوپتر الهه خرد و مهارت فنی فوران کرده است- دینامیت! اگر اعلام این مساله مترادف با جنایت است، چرا کسانی را که ما خود را مدیون اختراعاتشان میدانیم محاکمه نکنیم؟

من فکر میکنم متهم کردن ما برای تلاش در جهت براندازی سیستم کنونی با زور و یا درباره روز چهارم می و سپس برقراری آتارشی حتی از سوی یک سیاستمدار، اظهارنظر بسیار بی معنایی است. اگر گرینل اعتقاد داشت که ما مرتکب چنین چیزی شده ایم، چرا از دکتر بلوتهارت Bluthardt نمیخواهد که جواز دیوانگی ما را صادر کند؟ تنها یک آدم دیوانه میتواند چنین توطئه زیرکانه ای را طرح ریزی کند؛ و آدمهای دیوانه را نمیتوان محاکمه یا محکوم به جنایت کرد. اگر چیزی شبیه توطئه یا از قبل برنامه ریزی شده وجود داشت، قاضی محترم! آیا حوادث به شکل دیگری غیر از عصر آن روز و بعد از آن پیش نمیرفت؟ این "توطئه" بیمعنی براساس سخنرانی که من در سالگرد روز تولد واشنگتن در گراند رپید Grand Rapids میشیگان بیش از یکسال و نیم قبل کردم استوار است. من از سوی شوالیه های کار بدان منظور دعوت شده بودم. من بر این حقیقت تاکید کردم که کشور ما با آنچه که انقلابیون بزرگ قرن گذشته میخواستند باشد فاصله زیادی دارد. من گفتم که آن آدمها اگر امروز زنده بودند اصطبل اوژن Augean را با جاروی آهنی جارو میکردند؛ و آنها همچنین بدون شک به عنوان "سوسیالیست های وحشی" مشخص میشدند. بعید به نظر میرسد اگر من گفته باشم که اگر انقلاب شکست میخورد بخاطر خیانت، واشنگتن (منظور جرج واشنگتن) بدار آویخته میشد.

گرینل این "اظهار نظر حرمت شکنانه" را به تیر اصلی علیه ما تبدیل کرد. چرا؟ زیرا او قصد دارد علیه ما به عنوان کسانی که هیچ چیز در مورد روح نمیدانیم حمله کند. اما چه کسی درستی آن اظهارنظر را منکر خواهد شد؟ این که من خودم را با واشنگتن مقایسه کردم یک دروغ است. اما اگر من اینکار را کرده باشم جنایت خواهد بود؟ من ممکن است به کسی که اینجا به عنوان شاهد ظاهر شد گفته باشم که کارگران باید اسلحه بدست آورند؛ چون در همه احتمالات زور آخرین/استدلال خواهد بود. و در شیکاگو قدرت فیزیکی و افراد مسلح زیادی وجود داشت، اما مطمئنا من نگفته ام که ما پیشنهاد میکنیم که "انقلاب اجتماعی شروع شود." بگذارید اینجا بگویم: انقلابات از زلزله و توفان های موسمی ایجاد نمیشوند. انقلابات نتیجه علل و شرایط معینی هستند. من

بطور مشخص ۱۰ سال به مطالعه فلسفه اجتماعی پرداخته ام، و نمیتوانم چنین اظهار نظر بیمعنی بکنم. باوجود این من برای باورم که انقلاب نزدیک است. - در حقیقت، آن امری مربوط به ماست. اما آیا دکتر برای مرگ مریض مسئول است؛ زیرا او آن مرگ را پیش بینی کرده است؟ اگر کسی به خاطر انقلاب آینده باید مورد شمتات قرار گیرد، آن طبقه حاکمه است که بطور دایم زمانی که اصلاحات ضروری میشود آن را رد میکند، کسانی که باور دارند میتوانند جلو پیشرفت را بگیرند و سکون را بر نیروهای دگرگون ناپذیر دیکته کنند که خود از آنان هستند، مخلوقات دمدمی مزاج و خیالبافی هستند.

موضعی که عموماً در این رابطه گرفته شده این است که ما به لحاظ اخلاقی به خاطر شورش پلیس در روز چهارم می مسئول هستیم. چهار و یا پنج سال قبل من در این دادگاه به عنوان شاهد نشستیم. کارگران سعی کرده بودند به شیوه ای قانونی فریادرسی کنند. آنها رای داده بودند، و از میان بقیه، عضو انجمن شهر خود را از ناحیه چهارده انتخاب کرده بودند. اما کمپانی اتوبوس شهری از این مرد خوشش نیامد. و دوتن از سه داور انتخابات این را میدانستند؛ آنها صندوق رأی را به خانه خود برده و نتایج انتخابات را "تصحیح" کردند، تا رای دهندگان از کاندیدای برحق خود محروم گردند و نمایندگی را به انحصار کمپانی اتوبوس شهری بدهند. کارگران ۱۵۰۰ دلار برای پیگیری مرتکبین این جرم صرف کردند. مدرک علیه آنان به قدری قوی بود که آنها اعتراف کردند که در نتایج تقلب کرده و اسناد رسمی را دستکاری کرده اند. قاضی گاردینر Gardiner، که در این دادگاه ریاست آن را برعهده داشت آنها را، تحت این عنوان که "آن عمل به قصد مجرمانه انجام نگرفته است تبرئه کرد." من اظهار نظری نمیکنم. اما وقتی به عرصه مسئولیت اخلاقی میرسیم، آن عرصه عظیمی را دربرمیگیرد! آن دسته از آدم هایی که در گذشته در جهت تلاش های کسانی که میخواستند اصلاحات بوجود آورند مانع ایجاد کرده اند، امروز بخاطر موجود بودن انقلابیون در این شهر مسئول هستند! باوجود این، هرکس سبب اصلاحات شده است باید از مسئولیت معاف باشد - و من متعلق به کسانی هستم که در صدد اصلاحات برآمدم. اگر حکم براساس تصور مسئولیت اخلاقی بنا شده باشد، قاضی محترم، من این را به عنوان یک دلیل میدانم که نباید حکمی علیه ما صادر شود.

اگر دیدگاه صبح امروز دادگاه قانون خوبی باشد، در این کشور میتوان همه را بطور قانونی بدار آویخت. من اطمینان میدهم که طبق قانونی که شما خواندید، در این دادگاه کسی وجود ندارد که بطور عادلانه، بیطرفانه و قانونی بدار آویخته نشود. فوشه Fouché (جوزف فوشه رئیس پلیس ناپلئون م.) فرد دست راست ناپلئون یکبار به سرورش گفت: "به من یک خط از دست نوشته کسی را بدهید، تا وی را پای چوبه دار بیاورم." و این دادگاه اساساً همین کار را کرده است. براساس آن قانون هرکس را میتوان بخاطر توطئه و هر مورد دیگری و بخاطر جنایت محکوم کرد. براساس آن قانون، هر عضو اتحادیه کارگری، شوالیه های کار، یا هر سازمان کارگری را با نسبت دادن به توطئه میتوان محکوم کرد؛ و در صورت بروز خشونت، برای چیزی که ابداً آنها مسئول

نیستند، یا جنایت همانطور که ما محکوم شده ایم محکوم نمود. وقتی این روال ایجاد شد، و شما توده ها را که اکنون بطور صلح آمیز فعالیت میکنند به سوی شورش آشکار کشیدید، بدین طریق آخرین سوپاپ اطمینان را میندید - در این صورت خون ریخته خواهد شد، خون بیگناهان، - خون بیگناهان بر فرقان خواهد جهید!

گرینل در حالیکه چشمک معناداری به هیئت منطقه میزند میگوید: "هفت پلیس کشته شده اند". شما میخواهید در مقابل هر جانی جان انسان دیگری را بگیرید، و به همان تعداد انسان را محکوم کرده اید، که حقیقتاً نمیتوان گفت هیچکدام از آن ها رابطه ای با قربانبان بونفیلد داشته باشند. ما همان اصل حقوقی را در میان قبایل وحشی میابیم. میتوان گفت آنها چشم در برابر چشم را میخواهند. برای مثال شنوک ها Chinooks (قبایلی از سرخپوستان) و اعراب Arabs برای هر مرده ای در دست دشمنانشان جان شخصی را درخواست میکنند. آنها در مورد افراد تا آنجا که در مقابل کشته ای کسی را بکشند اهمیت نمیدهند. این رسم امروز همچنین در میان بومیان جزایر ساندویچ Sandwich برقرار است. اگر ما بر حسب این رسم باید بدار آویخته شویم، بگذار این را بدانیم، و بگذار دنیا بداند که این چنان کشور متمدن و مسیحی است که در آن خانواده های گولدد Gould، واندربیلت Vanderbilt، استانفورد Stanford، فیلد Field و سایر موش های صحرایی بومی پول برای نجات آزادی و عدالت آمده اند. (این افراد سرمایه داران بزرگ آمریکا و شیکاگو بودند.)

گرینل به کرات تکرار کرد که کشور ما کشور بزرگان اهل تمیز است. (باطعنه) این حکم ادعای وی را کاملاً تایید میکند. این حکم علیه ما لعن و طعن طبقات ثروتمند علیه قربانیان تاراج شده- علیه اکثریت عظیم ارتش کارگران مزدی و کشاورزی است. قاضی محترم اگر این آدم ها به این باور نداشتند؛ اگر شما آنها را به این باور نمیرساندید که ما یکبار دیگر به سنای یونان، شورای آتن، و شورای اضطراری ده نفره ونیز رسیده ایم، در آن صورت حکم نمیبایست صادر میشد. اما اگر شما فکر میکنید که با بدار آویختن ما میتوانستید جنبش کارگری را متوقف سازید- جنبشی که از آن میلیونها منکوب شده است، میلیونها انسان که با نیاز و بدبختی زحمت میکشند و زندگی میکنند، بردگان مزدی- که مشتاق نجات هستند؛- اگر این نظر شماست بنابراین ما را بدار آویزید! شما روی جرقه قدم خواهید گذاشت، اما اینجا، و آنجا، و پشت سر شما و در جلو شما و همه جا آتش ها زبانه خواهند کشید. این آتش مخفی و زیرزمینی است. شما نمیتوانید آن را خاموش سازید. زمینی که شما بر رویش ایستاده اید آتش گرفته است. شما نمیتوانید آن را درک کنید. شما مثل اجدادتان به هنرهای جادویی باور ندارید، آنانی که ساحره ها را سوزاندند، اما شما به توطئه باور دارید. شما بر این باور هستید که همه این اتفاقات اخیر کار توطئه گران است! شما به کودکی شبیه هستید که به عکس خود از پشت آینه نگاه میکند. آنچه که شما میبینید، و یا تلاش میکنید بفهمید چیزی جز بازتاب فریبنده نیش های باطن زشتان نیست. شما میخواهید "توطئه گران" - و "محرکین" را حذف کنید؟ آه، صاحب هر کارخانه ای که از قبل کار پرداخت نشده کارگرانش

ثروتمند شده است را حذف کنید. هر صاحبخانه ای را که از متراکم ساختن دارایی اش به وسیله اجاره بهای گران کارگران و کشاورزان متراکم ساخته است را حذف کنید. هر ماشینی را که در صنعت و کشاورزی انقلاب بوجود میآورد و تولید را شدت میبخشد، تولید کننده را نابود میکند، ثروت ملی را افزایش میدهد، در حالیکه همه خالقین این چیزها در میان آنها با گرسنگی از همه این ها محروم میشود را متوقف کنید! راه آهن ها ، تلگراف، تلفن، بخار و خودتان و هر چیزی که روح انقلابی استنشاق میکند را حذف کنید.

شما عالیجنابان انقلابی هستید! شما علیه شرایط اجتماعی که بوسیله دست عادلانه اقبال به درون بهشت شکوهمند پرتاب کرده است شورش میکنید. بدون سوال، شما تصور میکنید که هیچکس دیگر حقی در آن مکان ندارد. شما اصرار میورزید که شما نخبه و برگزیده و تنها صاحبان آن هستید. نیروهایی که شما را به آن بهشت پرتاب کردند، نیروهای صنعتی، هنوز کار میکنند. آنها روز به روز فعال تر و شدیدتر رشد میکنند. گرایش آنها این است که همه را به یک سطح یکسان ارتقاد دهند و همه بشریت با هم در بهشتی که شما به انحصار خود درآورده اید یکسان شریک شوند.

شما در کوری تان فکر میکنید که میتوانید موج جزر و مد تمدن و آزادی بشریت را با بکارگیری چند پلیس، چند مسلسل گاتلینگ Gatling و چند هنگ میلیشیا در ساحل متوقف کنید. شما فکر میکنید که میتوانید امواج برخاسته را ترسانده و از جاییکه برخاسته اند، بوسیله بلند کردن چند چوبه دار در چشم انداز به درون اعماق غیرقابل اندازه گیری برگردانید... شما که با تحول طبیعی چیزها مخالفت میکنید، انقلابیون واقعی هستید. شما و تنها شما توطئه گران و نابودکنندگان هستید!

دیروز در رابطه با تظاهرات علیه هیئت مدیره بازرگانی به دادگاه گفته شد: این افراد با هدف روشن غارت ساختمان هیئت مدیره بازرگانی شروع کردند." من نمیتوانم ببینم که به چه منظوری از این تظاهرات چنین برداشتی میشود، در حالیکه میدانم تظاهرات یادشده فقط به عنوان وسیله تبلیغات علیه سیستمی سازمان داده شد که کار محترمی در آنجا پیش برده میشود، من تصور خواهم کرد که ۳۰۰۰ کارگری که در آن تظاهرات راهپیمایی کردند بطور واقعی قصد داشتند ساختمان را غارت کنند. آنها در این رابطه با هیئت مدیره بازرگانی محترم تنها در این امر متفاوت بودند که خواستند ساختمان را بطور غیرقانونی بازستانند، در حالیکه دیگران سراسر کشور را بطور قانونی و غیرقانونی غارت میکنند. این شغل بسیار محترم آنهاست. این دادگاه "عدالت و برابری" اصلی را ادعا میکند که وقتی دو نفر همان یک چیز را انجام میدهند، این همان یک چیز نیست. من به خاطر اقرار به این امر از دادگاه تشکر میکنم. موضع دادگاه بطور خلاصه همه آن چیزهایی را که ما یاد دادیم و برای آنچه که ما بدار آویخته میشویم را شامل میشود. دزدی شغل شریفی است وقتی که این از سوی طبقه صاحب امتیاز ارتکاب یابد. دزدی یک جنایت است وقتی از سوی طبقه دیگری برای حفظ موجودیت خود ارتکاب یابد. مصادره و تصرف به زور نظم بعضی طبقات عالیجنابان است که این شیوه بدست

آوردن برای زندگی را آسان تر و مرجح تر نسبت به کار شرافتمندانه یافتند. - این نوعی از نظم است که ما برای نابودی آن اقدام کردیم، و اکنون سعی میکنیم و در آینده و تا زمانی که زنده هستیم، سعی خواهیم کرد آن را نابود سازیم. به میدان جنگ اقتصادی نگاه کنید! به نعشه و غارت مسیحیان پاتریسین نگاهی بیندازید! همراه من به منازل ثروت سازان در این شهر بیایید. با من به معدنچیان نیمه گرسنه دره هاکنینگ Hocking valley بیایید. به مطرودین در دره مونونگاهلا Monogahela Valley و سایر مناطق معدنی در این کشور نگاه کنید، یا از مسیر راه آهن آن بهترین و بانظم ترین شهروند، جی گولد Jay Gould عبور کنید، و سپس به من بگویید آیا این نظم در خودش هیچ اصل اخلاقی که بخاطر آن حفظ شود وجود دارد. من میگویم پاسداری از چنین نظمی امری جنایی و جنایت بار است. پاسداری از این به معنی پاسداری سیستماتیک از انهدام کودکان و زنان در کارخانه هاست. پاسداری از آن به معنی پاسداری از بیکاری اجباری ارتش بزرگ انسان ها و خواری و خفت آنهاست. پاسداری از آن به معنی پاسداری از افراط در میخواری، و فاحشگی جنسی و فکری است. پاسداری از سیستم به معنی پاسداری از بدبختی، نیاز، و بردگی از یکسو و انباشت خطرناک فساد، بیعاری، خوشگذرانی و غارت در سوی دیگر است. پاسداری از آن به معنی حفظ محرومیت در هر شکل آن و نهایتا و نه آخرین آن به معنی حفظ مبارزه طبقاتی، اعتصابات، شورش ها و خونریزی است. آن نظم شماست عالیجنابان: بلی شما ارزش آن را دارید که قهرمانان چنین نظمی باشید. شما برای آن نقش کاملا مناسب هستید. من به شما تحسین میگویم!

گرینل Grinnell از ویکتور هوگو Victor Hugo صحبت کرد. من نیازی به تکرار آنچه که وی گفت نمیبینم، اما به وی از زبان یکی از فیلسوف های آلمانی مان جواب خواهم داد: بورژواهای ما به افتخار خاطره کلاسیک ها یادبود هایی بلند میکنند. اگر آن ها را خوانده بودند، آنها را میسوزاندند!" چرا در میان مقالاتی که اینجا از آربیتزر زیتینگ خوانده شد دولت از مدارکی استفاده کرد که هیئت منصفه را به کاراکتر خطرناک آنارشیست های متهم متقاعد سازد، این قطعه ای از نمایشنامه فاوست گوته است. (در این قسمت دو سطر به زبانی آلمانی آمده است که در همانجا اشیای آن را به انگلیسی ترجمه کرده است. ما عین ترجمه انگلیسی را میآوریم. "قوانین و امتیازات طبقاتی مانند یک ناخوشی ارثی سرایت میکنند."

و آقای اینگهام Ingham در سخنرانی به هیئت منصفه مسیحی گفت که رفقای ما، کمونیست های پاریس در سال ۱۸۷۱ خدای قادر را عزل کردند، و به جای آن یک فاحشه جلف گذاشتند. اثر این کار حیرت آور بود! مسیحیان خوب دچار هراسی سخت شدند. قاضی محترم میخواهم به اطلاع این عالیجنابان تحصیل کرده برسانم که این حادثه تقریبا یک قرن پیش در پاریس اتفاق افتاد، و آن فردی که مرتکب اهانت به مقدسات شد هم عصر بنیانگذاران این جمهوری بود و در میان آنان توماس پاین بود؛ آن زن روسپی نبود، بلکه یک شهروند خوب پاریس بود که در آن موقع به عنوان تمثیل خداوند عقل و خرد انجام وظیفه نمود. (شماره به لوئیز

میشل نویسنده آنارشیست مشهور به باکره سرخ که به گارد ملی پیوست و دوش به دوش کمونارد ها جنگید. در مطبوعات بورژوازی آن دوران به این انسان شجاع لقب میشل گرگ ماده دادند.



لوئیس میشل

در رابطه با نامه موسـت Most که اینجا خوانده شد، آقای ایگنام گفت: "آنها" منظور موسـت و من "ممکن بود که هزاران انسان بیگناه را در دره ها کینگ به وسیله آن دینامیت از بین ببریم." من آنچه را که در رابطه با نامه میدانستم در جایگاه شهود گفتم، اما اضافه خواهم کرد که دو سال قبل من به عنوان خبرنگار از دره ها کینگ عبور کردم. درحالیکه من زندگی صدها کارگر را در پروسه انهدام آرام، انهدام تدریجی دیدم. "آنجا نه دینامیتی بود و نه آنارشیستهایی که مرتکب آن کار اهریمنی شدند وجود داشت. آن کار یک دسته آدم فوق العاده محترم انحصارگر، شهروندان تابع قانون بود، اگر خوششان بیاید. نیازی به گفتن نیست که قاتلین محکوم نشدند. مطبوعات توجه چندانی نکرد، و دولت ایالتی اوهايو به آنها کمک کرد. چه وحشتی ایجاد میشد اگر قربانیان این توطئه اهریمنی خشمگین میشدند و گلوی بعضی از آن آدم های محترم را پاره میکردند. زمانی که در خیابان لوئیس مقدس شرقی مزدوران چی گولد، "مردان دلیر" خونسردانه شش کارگر مرد و زن بی آزار را به رگبار بستند، کمتر چیزی گفته شد و هیئت منصفه عالی آن عالیجنابان را محکوم نکرد، در شیکاگو و میلواکی و سایر جاها نیز به همین طریق بود. بهار گذشته یک کارخانه دار میل سازی در شیکاگو به دو کارگر اعتصابی تیراندازی و هر دو را به شدت زخمی نمود. وی به هیئت منصفه عالی سپرده شد. هیئت منصفه عالی حاضر نشد آن عالیجناب را محکوم سازد، اما در یک مورد وقتی یک کارگر در دفاع از خود در مقابل تلاش جنایتکارانه پلیس مقاومت کرد و بمبی به سوی وی پرتاب نمود، و وقتی در طرف دیگری خونی ریخته شد، زوزه وحشتناکی از سراسر این سرزمین برخاست: "توطئه به حقوق مسلّم حمله کرده است!" و هشت قربانی برای آن مطالبه میشود. اینجا در مورد احساسات عمومی زیاد صحبت شده است. اینجا در مورد هیاهوی عمومی زیاد صحبت شده است. چرا، این حقیقتی است که هیچ

شهروندی جرات نکرد بجز نسخه ای که از سوی مقامات دولتی پیچیده شده است، نظری بیان کند؛ برای اینکه اگر کسی این کار را میکرد، زندانی میشد، او ممکن بود به چوبه دار سپرده شود تا تاب بخورد، همانطور که لذت انجام این کار را با ما خواهند داشت، اگر حکم "دادگاه محترم" ما به کمال برسد.

گرینل بکرات گفت "این انسان ها اصول ندارند، آنها جانیان عادی، آدمکش، راهزن" و غیره هستند. من اعتراف میکنم که آرزو و اهداف ما برای بیشرف های بی اصول قابل درک نیست، لیکن بطور حتم برای این امر ما قابل سرزنش نیستیم. تاکید ادعای دادگاه، اگر اشتباه نکنم، براساس این بود که ما خواستیم مالکیت را از بین ببریم. اگر این انحراف حقیقت عمدی است، یانه من نمیدانم. اما برای موجه ساختن آموزه هایمان من خواهم گفت که این ادعانامه یک دروغ و تقلب ننگین است. مقالاتی که اینجا از آربیتزر-زیتینگ و آلام Alarm خوانده شد برای این بود که کاراکتر خطرناک مدافعین را نشان دهد. بایگانی های چند سال گذشته آربیتزر-زیتینگ و آلام مورد تفتیش قرار گرفت. آن مقالاتی که عموماً در مورد سببیت ارتکاب شده از سوی مقامات علیه کارگران اعتصابی به عمل آمده است انتخاب شده و به شما خوانده شد. سایر مقالات به دادگاه خوانده نشد. سایر مقالات چیزهای نبودند که آنها میخواستند. دادستان دولت براساس آن مقالات (کسی که بخوبی میداند که آنچه که میگوید دروغ است) ادعا میکند که "این انسان ها اصول ندارند."



هفته نامه محلی آلام

چند هفته قبل از دستگیری و محاکمه من به جرمی که متهم شده ام، من از سوی کشیش کلیسای کانگرسنال Congregational دعوت شدم تا در رابطه با موضوع سوسیالیسم سخنرانی کرده و با آنها مناظره کنم. این سخنرانی و مناظره در هتل گرند پسیفیک Grand Pacific انجام گرفت. بنابراین نمیتوان گفت که من بعد از این که دستگیر شدم، بعد از این که متهم شدم، و بعد از اینکه محکوم شدم، بعضی اصول را برای توجیه عملم سرهم بندی کرده ام. من آنچه را که گفتم میخوانم.

کاپیتان بلک Captain Black: "تاریخ روزنامه را بگو."

آقای اشپایز: ژانویه ۱۸۸۶

کاپیتان بلک: کدام روزنامه؟

آقای اشپایز: آلام. " (شماره های این روزنامه تا اوایل سال ۲۰۰۳ در اینترنت قابل دسترسی بود اما از اوایل ۲۰۰۳ عوامل

بورژوازی آن را از بین بردند). وقتی از من پرسیدند سوسیالیسم چیست، من این را گفتم: "سوسیالیسم بطور ساده

چکیده پدیده های زندگی اجتماعی گذشته و حال و علل بنیادی آنها و ارتباط منطقی آنها با همدیگر میباشد.

سوسیالیسم بر این حقیقت اثبات شده تکیه دارد که طبق آن شرایط اقتصادی و بنیادهای هر ملتی، پایه های همه

شرایط اجتماعی آنها، ایده های آنها، حتی مذهبشان، بیش از آن همه تغییرات شرایط اقتصادی شان، و هر قدمی در

جهت پیشرفت، از مبارزه بین طبقه حاکم و طبقه محکوم در دوره های مختلف تاریخی سرچشمه میگردد. شما،

عالیجنابان، نمیتوانید خودتان را در این نقطه نظر علم نظری قرار دهید. شغل شما اقتضا میکند که موضع مخالف بگیرید

و موضع مخالف آن را اشغال کنید و به چیز ها آنطور که آنها هستند آشنا نباشید، موضع شما فرض را براین میگذارد که

درک مسایل برای انسان این جهانی قابل فهم نیست. به همین دلیل است که شما نمیتوانید یک سوسیالیست

شوید (فریاد های آه آه!). شاید شما قادر به فهم معانی من نشوید، با همه اینها، من اکنون مساله را کمی ساده تر اظهار

خواهم کرد. این امر برای شما نمیتواند امری ناشناخته باشد که در جریان این قرن، اختراعات و اکتشافات بیشماري ظاهر

شده اند که تغییرات خیره کننده ای در تولید ضروریات و آسایش زندگی بوجود آورده اند. کار ماشین، بدرجات زیادی

جایگزین انسان شد.

"ماشین انباشت بزرگ نیرو را دربرمیگیرد، و نتیجتا همیشه تقسیم کار بیشتری را ایجاد میکند. امتیازات حاصله از تمرکز تولید از

چنان سرشتی برخوردار شد که سبب گسترش بیشتر آن شد و از این تمرکز ابزار کار و کارگران را فراهم ساخت، در همان حال

که سیستم توزیع قدیمی حفظ شد؛ و این شرایطی را بوجود آورد که امروز به جامعه آسیب میرساند. ابزار تولید در دستان تعداد هر

چه کمتری متمرکز شد، در حالیکه تولید کنندگان واقعی، از طریق بکارگیری ماشین، کار خود را از دست دادند و در همان حال از

موهبت های طبیعت محروم شدند؛ تسلیم فقرونداری، خانه بدوشی و دربدری به اصطلاح جرم و روسپی گری شدند، همه این

چیزهای شوم که شما عالیجنابان دوست دارید با کتاب کوچک دعایتان ارواح خبیثه را دور کنید؛ سوسیالیست ها به تلاش های

شما به جای توجه جدی به صورت یک جوک نگاه میکنند { نشانه های ناراحتی }، مگر نه دعا کنید. بگذارید بدانیم که با این کار

چه قدر از طریق سخنرانی اخلاقیات شرایط آن مفلوکینی که بخاطر نیاز تلخ به جرم و ناامیدی کشانده شده اند را بهتر کرده

اید.؟} اینجا چند جناب سرپای خود جهیده داد میزنند، ما در این جهت کار های مهمی کرده ایم} بلی، در مواردی شما شاید مقداری خمس و زکات به فقرا داده اید، اگر ممکن است از شما میپرسم این اقدامات چه تاثیری روی شرایط جامعه، یا تغییر در جامعه داشته است؟ هیچ چیز. کاملاً هیچ چیز. شما ممکن است اعتراف کنید، آقایان، برای اینکه شما نمیتوانید به یک مورد اشاره کنید. خیلی خوب. پرولتر ها از طریق تولید متمرکزمان برای صرفه جویی در کار به بدبختی و گرسنگی محکوم شدند؛ که تعداد آنها در این کشور بنا به حدس ما حدود یک و نیم میلیون نفر است؛ و احتمالاً هزاران نفر دیگر به صفوف آنها ملحق میشوند، و میلیونها نفر از این پرولتر ها برای چندرغازی زحمت میکشند، آیا اینان بطور صلح آمیز و با تسلیم به مسیحیت و منهدم کردن خود در دست دزدان و جانیان، ولواینکه اینان مسیحیان خوب و سروران مزد باشند رنج نخواهند کشید؟ آنها از خود دفاع خواهند کرد. این امر به جنگ منتهی خواهد شد.

ضرورت مالکیت عمومی بر ابزار تولید واقعیت پیدا خواهد کرد، وعصر سوسیالیسم، عصر همکاری جهانی شروع خواهد شد. سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان،- اجتماعی کردن این دارائی ها- و همکاری جهانی زحمت، نه بخاطر اهداف احتمالی، بلکه برای ارضای نیاز های زندگی. بطور خلاصه کار تعاونی به خاطر ادامه زندگی و لذت بردن از آن؛ این طرح کلی سوسیالیسم است. باوجود این آنطور که شما ممکن است فرض کنید، این تنها یک " طرح زیبای تخیلی نیست " که اگر امکان عملی شدنش وجود داشته باشد برایش تلاش شود نه؛ این اجتماعی کردن ابزار تولید، ماشین تجارت، زمین و کره زمین و غیره نه تنها چیز مطلوبی است، بلکه این امر امری الزام آور و ضروری شده است؛ و هر جا در تاریخ میبینیم که چیزی که یکبار به ضرورت تبدیل گردید، درمیابیم که قدم بعدی برای تحقق آن ضرورت تامین آن خواست منطقی است.

"کارخانه ها و معادن بزرگ ما، و ماشین های تبدیل و حمل و نقل ما، جدا از سایر ملاحظات، برای کنترل شخصی خیلی بزرگ شده اند. افراد دیگر نمیتوانند آنها را به صورت انحصاری در اختیار بگیرند. هر جا و هر زمان به اطراف خود نگاهی میاندازیم، توجه ما به تاثیرات غیرطبیعی و صدمه زننده تولید خصوصی غیرقابل کنترل کشیده میشود. ما میبینیم که چگونه یک نفر، یا تعدادی آدم نه تنها مالکیت خصوصی چندین اختراع در خطوط فنی را در اختیار گرفته اند، بلکه همچنین همه قدرت های طبیعی مانند آب و بخار و برق را به نفع خود در انحصار گرفته اند. هر اختراع جدید، هر اکتشافی به آنها تعلق دارد. دنیا فقط برای آنها وجود دارد. آنها میتوانند راست و چپ هموعان خود را بدون هیچ توجهی نابود سازند، آنها با ماشین هایشان حتی بدن های کودکان کوچک را به تکه های طلا تبدیل میکنند که آن را به ویژه کار خوب و عمل حقیقی مسیحیت میدانند. همانطور که گفتیم، آنها کودکان و زنان را با کار سخت میکشند، درحالیکه آدمهای قوی را با بیکاری گرسنه نگه میدارند.

مردم از خود میپرسند که چنین چیزهایی چگونه ممکن است، و جواب این است که دلیل آن سیستم رقابت است. فکر یک سیستم تعاونی، اجتماعی، عقلانی و سیستم خوب تنظیم شده مدیریت هر مشاهده گری را بدون مقاومت تحت تاثیر قرار میدهد. دیدن امتیاز چنین سیستمی خیلی متقاعد کننده و آشکار است. آیا راه برون رفتی غیر از این هست؟ بر طبق قوانین فیزیکی یک بدن آگاهانه یا ناآگاهانه همیشه با کمترین مقاومت حرکت میکند. همینطور جامعه نیز چنین میکند. مسیر کار تعاونی و توزیع توسط تمرکز ابزار کار تحت سیستم سرمایه دارانه خصوصی هموار میشود. ما از قبل در این مسیر حرکت میکنیم. ما حتی اگر هم بخواهیم نمیتوانیم عقب نشینی کنیم. نیروی شرایط محیط ما را بسوی سوسیالیسم میکشاند.

اکنون آقای اسپایز، شما به ما نخواهید گفت که چگونه از طبقات صاحب مالکیت سلب مالکیت خواهید کرد؟ آقای دکتر اسکودر Scudder کشیش پرسید.

جواب سوال در خودش است. کلید با طوفان هایی که از زندگی صنعتی کنونی به فروش درمیآید مجهز میشود. شما میبینید که چگونه خسیسانه صاحبان کارخانه ها، معادن به امتیازاتشان میچسبند و فرصت یک لحظه نفس کشیدن نمیدهند. در سوی دیگر، شما پرولتاریای نیمه گرسنه ای را میبینید که به خشونت کشیده میشود.

"خوب راه حل تو خشونت خواهد بود؟"

راه حل؟ خوب من دوست دارم این کار بدون خشونت انجام گیرد، اما شما عالیجنابان و طبقه ای که آن را نمایندگی میکنید مواظب باشید که این کار از راه دیگری انجام نمیپذیرد. اجازه دهید فرض کنیم که کارگران امروز به کارفرمایانشان مراجعه کنند و به آنها بگویند، گوش کنید سیستم شما دیگر به درد ما نمیخورد. این سیستم به نتایج فاجعه باری منتهی میشود. وقتی بخشی از ما از فرط کار میمیریم بخش دیگر ما به خاطر بیکاری محکوم به مرگ میشویم. کودکان کوچک در کارخانه ها به مرگ کشانده میشوند، درحالیکه مردان قوی و پرزور بیکار میمانند. توده ها در بدبختی زندگی میکنند، درحالیکه طبقه کوچک محترمین از زندگی لوکس و ثروت لذت میبرند. همه اینها نتیجه مدیریت بد شماست که حتی برای خودتان نیز بدبختی همراه میآورد. اکنون پایین بیایید و بیرون بروید. اجازه دهید ما اموال شما را که چیزی جز کار پرداخت نشده است را داشته باشیم. ما این چیزها را در اختیار میگیریم؛ ما امور را بطور رضایت بخشی اداره خواهیم کرد، و نهادهای جامعه را مرتب خواهیم کرد، ما داوطلبانه تا زمانی که شما زنده اید به شما مستمری پرداخت خواهیم کرد. حالا کارفرمایان این پیشنهاد را خواهند پذیرفت؟ شما مطمئناً به آن باور ندارید. بنابراین زور تصمیم خواهد گرفت - آیا شما راهی غیر از این میدانید؟

"بنابراین شما یک انقلاب سازمان میدهید؟"

"آن کمی قبل از دستگیری من بود، و من جواب دادم: سازمان دادن چنین چیزهایی سخت است. انقلاب یک جذر و مد ناگهانی، یک دگرگونی شدید توده های تب آلود جامعه است. ما جامعه را برای آن آماده میکنیم و تاکید داریم که کارگران باید خود را مسلح سازند و برای مبارزه آماده شوند. هر چه آنها بهتر مسلح شوند نبرد آسانتر خواهد بود و خونریزی کمتر خواهد بود.

نظم چیزها در جامعه جدید چگونه خواهد بود؟

"من جواب دادن به این سوال را رد خواهم کرد زیرا تا کنون این مساله مساله تئوری بوده است. سازمان کار براساس تعاونی مشکلاتی ایجاد نمیکند. بخش اعظم موسسات امروز ممکن است به عنوان الگو مورد استفاده قرار گیرد. کسانی که باید این معضلات را حل کنند به صورت مقتضی این کار را انجام خواهند داد. بجای کار برطبق نسخه های ما (اگر ما چیزی از این نوع بسازیم)، آنها از طریق شرایط زمان خود هدایت خواهند شد، و اینها ورای افق ماست. در مورد این لازم نیست شما به خودتان زحمت دهید.

"اما دوستان، آیا شما فکر نمیکنید که حدودا یک هفته بعد از این تقسیم، آینده نگر همه چیز خواهد داشت و ولخرج چیزی نخواهد داشت؟ رئیس جلسه مداخله کرد. سوال خارج از موضوع است، چیزی درباره تقسیم گفته نشد.

پروفسور ویلکوکس Wilcox: آیا فکر نمیکنید که با بکارگیری سوسیالیسم هرگونه فردیتی از بین خواهد رفت؟

"چگونه چیزی که وجود ندارد از بین خواهد رفت؟ در عصر ما فردیت وجود ندارد. فردیت تنها میتواند تحت سوسیالیسم توسعه یابد، زمانی که انسان به لحاظ اقتصادی مستقل خواهد شد. امروزه کجا میتوانید فردیت را ببینید؟ عالیشانان به خودتان نگاه کنید! شما جرات نمیکنید اظهار نظر بیطرفانه کنید که ممکن است با احساسات نان دهندگان و مشتریان توافقی نداشته باشد. شما دورو هستید. (زمزمه برآشفستگی)؛ هر سرمایه داری دورو است. همه جا استهزا، نوکرمایی، دروغ و تقلب است.. کارگران! شما درباره فردیت کارگران دلواپسی نشان میدهید؛ درباره فردیت طبقه ای که به سطح ماشین تنزل یافته و هرروز ده یا دوازده ساعت به عنوان زایده ماشین های مرده کار میکند! درباره فردیت آنان شما دلواپس هستید!"

"آیا چنین به نظر میرسد که من در آن زمان، آنطور که به من نسبت داده شده، انقلابی سازمان داده ام، یک به اصطلاح انقلاب اجتماعی که این انقلاب میبایست حدود اول ماه می اتفاق بیفتد و آنارشی به جای "نظم ایده آل" کنونی جایگزین آن شود؟ من چنین حدس نمیزنم.

"بنابراین سوسیالیسم به معنی انهدام جامعه نیست. سوسیالیسم علم سازنده ای است نه منهدم کننده. در حالیکه سرمایه داری بخاطر نفع طبقه امتیازدار از توده ها سلب مالکیت میکند، در حالیکه سرمایه داری مکتب اقتصادی است که یاد میدهد چگونه فردی از قبل کار دیگران زندگی کند، (برای مثال مالکیت) سوسیالیسم یاد میدهد که چگونه همه میتوانند دارایی داشته باشند، و

به علاوه سوسیالیسم یاد میدهد که هرکس باید صادقانه برای امرار معاشش کار کند و نه مانند "هیئت مدیره محترم تجارت" یا سایر سرمایه داران محترم و بانکداران که به عنوان اعضای علی البدل هیئت منصفه اینجا در جایگاه هیئت منصفه با این نظر راسخ که ما باید به دار آویخته شویم، در این جا ظاهر شدند. در حقیقت، من براین باورم! سوسیالیسم، بطور خلاصه، سعی در ایجاد یک سیستم تعاونی جهانی و قابل دسترس کردن دستاوردها و بهره های تمدن به هر عضو خانواده انسانی میکند که تحت سرمایه داری از طرف طبقه صاحب امتیاز و کارفرما انحصاری شده، نه آنطور که باید برای منفعت عمومی همه باشد، بلکه برای لذت حیوانی حریص. تحت نظام سرمایه داری اختراعات بزرگ گذشته، به جای موهبت بودن برای انسان به نفرین تبدیل شده اند! تحت سوسیالیسم پیشگویی شاعر یونانی آنتیپوراس Antiporas، واقعیت پیدا میکند که در اختراع اولین آسیاب آبی اعلام نمود: "این ناجی بردگان مذکر و مونث است"؛ و همان گونه ارسطو پیش گویی کرد و گفت: زمانی که در قرون آینده، هر ابزار، با فرمان یا با جبر وظیفه اش را به عنوان کار هنری دادلوس انجام داد، و خود به حرکت درآمد، یا مانند آهنگر سه فوتی (خدای آتش و فلز Hephæstos) بطور غریزی به کار مقدس خود پرداختند، زمانی که ماشین بافندگی خودش شروع به بافندگی کرد، بعد از آن ما دیگر نیازی به سروران و بردگان نخواهیم داشت."

سوسیالیسم میگوید این زمان فرارسیده است، آیا شما میتوانید آن را انکار کنید؟ شما میگویید: آه، این کفار، چه میدانند؟" درست! آنها چیزی از اقتصاد سیاسی نمیدانند، آنها از مسیحیت چیزی نمیدانند. آنها نتوانستند بفهمند که این ماشین های انسان آزاد کن چگونه میتوانند در طولانی کردن ساعات کار و زحمت و شدت سنگینی برده ها بکار گرفته شوند. این کفار، بلی، آنها تحت این عنوان عذر بردگی را خواستند که سیستم دیگر فرصت تکامل انسانی را فراهم خواهد ساخت. اما موعظه کردن بردگی توده ها به منظور این که چند بی تربیت خودخواه تازه بدوران رسیده به "کارخانه داران متشخص" "صاحبان موسسات بسته بندی بزرگ" یا "دلانان بانفوذ کفش" تبدیل شوند کار شماست. - این کفار فاقد آن عضو مخصوص مسیحیت بودند.

سوسیالیسم میآموزد که ماشین ها، ابزار حمل و نقل و ارتباطات نتیجه ترکیب تلاش های جامعه در گذشته و حال است، و آنها بنابراین بحق دارایی جدایی ناپذیر جامعه هستند، دقیقا مثل خاک، معادن و همه موهبت های طبیعی که باید چنین باشند. این ادعای نامرئیت بر این دلالت دارد که کسانی که این ثروت را بنادرست اما بطور قانونی از جامعه ربوده اند، این ثروت از سوی جامعه از آنان بازستانده خواهد شد. سلب مالکیت از توده ها توسط انحصارگران به درجه ای رسیده است که سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان برای حفاظت از جامعه به ضرورت ناگزیری تبدیل شده است. جامعه مال خویش را بازمیستاند، حتی اگر شما در هر گوشه خیابانی چوبه داری بلند کنید. و آنارشیزم، این "ایسم" وحشتناک نتیجه گیری میکند که تحت سازمان تعاونی جامعه، تحت برابری اقتصادی و استقلال فردی، حاکمیت - حاکمیت سیاسی به بربریت دوران عتیق سپرده خواهد شد. و ما آنجا همه آزاد

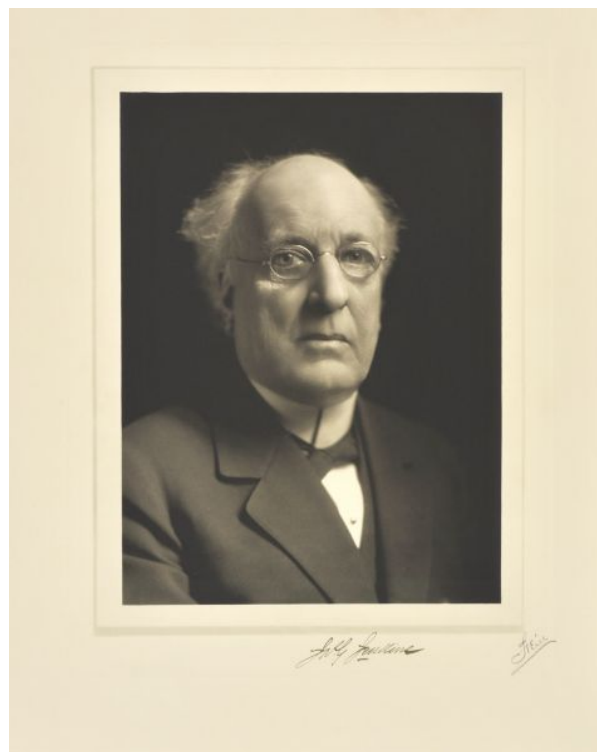
خواهیم بود، جاییکه دیگر سروران و بردگان وجود ندارد، جاییکه شعور در مقابل نیروی بیشعوری میایستد، جاییکه دیگر نیازی به استفاده از پلیس و میلیشیا نیست تا به اصطلاح "صلح و نظم" را حفظ کند،- نظمی که ژنرال روسی بعد از قتل عام نیمی از مردم ورشو در تلگرافی به تزار نوشت، "صلح در ورشو حاکم است."

آنارشیسیم به معنی خونریزی نیست.

آنارشیسیم به معنی دزدی، آتش سوزی و غیره نیست. برعکس، این نابکاری ها، اشکال مشخصه سرمایه داری هستند. آنارشیسیم به معنی صلح و آسایش برای همه است. آنارشیسیم یا سوسیالیسم به معنی برسمیت شناسی جامعه بر اساس اصول علمی و از بین بردن عللی که پلیدی و جرم را بوجود میاورند است. سرمایه داری ابتدا این امراض اجتماعی را تولید کرد و سپس از طریق مجازات درصدد درمان آنها برآمد.

دادگاه در مورد کاراکتر آتش افروزانه مقالات آریتر زینگ صحبت زیادی کرد. اجازه دهید به شما یک مقاله از مقالات سردبیر را که در فوند دو لاک منافع المشترك Fond Du Lac Commonwealth، که در اکتبر ۱۸۸۶، در یک روزنامه جمهوری خواهان درج شد را بخوانم. اگر اشتباه نکنم خود دادگاه نیز جمهوری خواه است.

"جمهوری خواهان، پیش به سوی اسلحه ها! در هر شهر ویسکونسین Wisconsin با مردانی که از اسلحه، خون و اجساد مرده نمیترسند، برای حفظ صلح و آرامش کار کنید؛ { این آن صلحی است که من از آن صحبت می کردم }؛ از تصادمات احزاب جلوگیری کنید و اجازه ندهید اداره امور عمومی به دست افراد نامطلوبی مانند جیمز جی. جنکینز James G. Jenkins بیفتد. هر جمهوری خواهی در ویسکونسین باید در انتخابات آینده مسلح به پای صندوق رای برود. خرمن غله ها، خانه ها و طولیه دموکرات های فعال باید سوزانده شوند؛ فرزندان آنها باید سوزانده شوند و همسرانشان بیحرمت شوند که شاید بفهمند که حزب جمهوری خواه تنها حزبی است که ملزم به حکمرانی است، و حزبی که باید آنها به آن رای دهند، یا تن لش گندشان را از حوزه های انتخاباتی دور نگهدارند. اگر آنها هنوز برای رفتن به حوزه های رای و یا رای دادن به جنکینز اصرار داشتند، آنها را در جاده، جنگل، یا تپه یا هر جایی که میبینید و هر کدام از این بزدلان و محرکین را به گلوله ببندید. اگر آنها در محلی خیلی قوی بودند و توانستند آرای مخالف خود را در صندوق های رای بریزند، صندوق را شکسته و آن را باز و آرای آنان را ریز ریز کرده، اوراق اختلاف ایجاد کن آنان را بسوزانید. الآن وقت کار موثر است. دموکرات های موریسین به تب زرد مبتلا نمیشود؛ (بادمجان بم آفت نداره) بنابراین ما باید از ابزار کم سروصداتر و موثر تر استفاده کنیم. محرکین باید کشته شوند، و هر کس با ما مخالفت کند، جان خود را به خطر میاندازد. جمهوری خواهان بنا به رهنمود بالا در حوزه های انتخاباتی حاضر باشید و از خونریزی کوتاهی نکنید. که جنوب مستحکم شمال مستحکمی میسازد!"



جیمز جی. جنکینز عضو حزب دموکرات

شما قاضی محترم به این اظهاراتِ ارگانِ "نظم و قانون" - یک ارگانِ جمهوری خواه چه میگویید؟ شما چگونه آربیتر زیتینگ را با این مقایسه میکنید؟ کتاب جوهان موسست را که در دادگاه معرفی کردید، من هرگز آن را نخوانده ام، و من اقرار میکنم که صفحاتی که اینجا از آن خوانده شد زنده است. - آن صفحات برای هرکسی که قلبی دارد زنده میباشند. اما من توجه شما را به این حقیقت جلب میکنم که این صفحات از نشر آندریوکس Andrieux - در پاریس از سوی رئیس پلیس سابق بوسیله نماینده نظم شما ترجمه شده است! نمایندگانِ نظم! آیا شما قربانی کردن خون انسان را متوقف کردید؟ هرگز!

ما (هشت نفر اینجا) متهم به توطئه شده ایم. من به آن جواب میدهم که من دوستم لینگ Lingg را دوبار در جلسات اتحادیه مرکزی کار دیده بودم ، جاییکه من به عنوان گزارشگر رفتم. من وی را دوبار قبل از دستگیریم دیده بودم. من هرگز با انگل Engel صحبت نکرده بودم، من حداقل یک سالی است که با وی صحبت نکرده ام. و فیشر Fischer، نایب من (؟) در نقاط مختلف علیه من سخنرانی میکرد. همین و بس.

شما عالیجناب امروز صبح گفتید " ما باید اهداف آنها را از گفته ها و نوشته های آنها دریابیم،" و متعاقب آن دادگاه تعدادی از مقالات را خواند. اکنون، اگر من به اندازه دادگاه قدرت داشتم، و یک شهروند تابع قانون بودم، مطمئناً توسط دادگاه بخاطر بعضی صحبت‌هایی که در جریان دادگاه شد محکوم میشدم. من خواهم گفت که اگر من در ابتدای این دادگاه یک آنارشیست نبودم، اکنون آنارشیست خواهم بود. من نقل قول مستقیم میکنم دقیقاً همان زبان دادگاه را که در موردی گفت: "ضرورتاً این طور نیست که همه قوانین احمقانه و بد باشند زیرا خیلی از آنها همچنین خوب هستند. آن خیانت است، آقا. اگر ما به دادگاه و دادستان دولت باور کنیم، اما جدا از آن، من نمیتوانم ببینم که چگونه قوانین خوب را از بد تشخیص خواهیم داد. آیا من باید در این مورد قضاوت کنم. نه. من نه. اما اگر من از قانون بدی سرپیچی کنم، و پیش یک قاضی بدی برده شوم بدون شک محکوم خواهم شد.

در رابطه با خواندن یک گزارش از آربتر زیتینگ، همچنین امروز صبح گزارش مربوط به تظاهرات هیئت مدیره تجارت خوانده شد، من در این رابطه خواهم گفت- و این تنها دفاع من است، تنها کلمه ای که باید بگویم در دفاع از خودم این است که من در مورد این مقاله هیچ چیز نمیدانستم تا این که آن را در روزنامه دیدم، و مردی که آن را نوشت، اغلب به عنوان جواب به بعضی تهمت ها در روزنامه های صبح نوشت. او مرخص شد. زبانی که در این مقاله بکار گرفته شده است هرگز تحمل نمیشد، اگر من آن را دیده بودم.

اکنون اگر ما مستقیماً نمیتوانیم متهم به این امر، امر پرتاب بمب مجرم شناخته شویم، این قانون کجاست که میگوید " این انسان ها باید برای رنج کشیدن انتخاب شوند؟ آن قانون را به من نشان بدهید، اگر آن را دارید. اگر موضع دادگاه درست است، بدین ترتیب نیمی از جمعیت این شهر باید بدار آویخته شوند، زیرا آنها به همان نسبت در مقابل عمل چهارم می مسئولند. و اگر نیمی از جمعیت شیکاگو بدار آویخته نشوند، به من آن قانون را نشان بدهید که میگوید "هشت انسان باید انتخاب و به عنوان قربانی بدار آویخته شوند!" شما قانون خوب ندارید. تصمیم شما، حکم شما، محکومیت ما چیزی نیست جز اراده مستبدانه این دادگاه بی قانون. این حقیقتی است که رویه قضایی در علم حقوق در مورد این مساله وجود ندارد! این حقیقتی است که ما از مردم دعوت کردیم که خودشان را مسلح سازند. این حقیقتی است که ما به آنها بارها گفتیم که روز بزرگ تغییر می‌آید. این آرزوی ما نبود که خونریزی پیش بیاید. ما ددمنش نیستیم. ما نمیتوانیم سوسیالیست باشیم اگر ددمنش باشیم.

ما به دلیل حساسیت هایمان برای آزادی سرکوب شدگان و رنجدیدگان به این جنبش پیوستیم. این حقیقتی است که ما از مردم دعوت کردیم که مسلح شوند و برای روزهای طوفانی پیش‌آرو آماده شوند.

به نظر میرسد که حکم بر این اساس مورد تایید قرار گرفته است.. " اما زمانیکه زنجیره درازی از سواستفاده و تصاحب با زور بطور تغییرناپذیری همان هدف را دنبال میکند و طرحی را نشان میدهد که انسان ها را تحت استبداد مطلق مطیع سازد، آن حق مردم و

و وظیفه مردم است که به منظور ایجاد پناه های جدیدی برای امنیت آینده خویش چنین دولتی را سرنگون سازند... این نقل قول از "اعلامیه استقلال" است. آیا با نشان دادن این سواستفاده ها، که در طی بیست سال اخیر اتفاق افتاده، و بطور یکنواخت یک هدف را تعقیب نموده است، به عبارت دیگر، برای ایجاد یک الیگارشسی در این کشور که به قدرت غول آسایی تبدیل شده است که قبلا در هیچ کشوری وجود نداشته است، ما قانون را زیر پا گذاشته ایم؟ من بخوبی میتوانم درک کنم که چرا آن آدم-یعنی گرینل- روی هیئت منصفه عالی فشار نمیگذارد که ما را به جرم خیانت محکوم کنند. من بخوبی میتوانم آن را درک کنم. شما نمیتوانید کسی را دادگاهی و محکوم به خیانت کنید، کسی که علیه کسانی که آن را زیر پای خود لگدمال میکنند میجنگد. برای آقای گرینل کار ساده ای نیست که این انسان ها را به جرم جنایت متهم سازد.

اکنون، این ها ایده های من هستند. آنها بخشی از مرا تشکیل میدهند. من نمیتوانم خودم را از آنها محروم سازم، اگر هم بتوانم نمیخواهم. و اگر شما فکر میکنید که میتوانید این ایده ها را که هرروز هر چه بیشتر زمینه بدست میآورند را خرد کنید، اگر شما فکر میکنید که با فرستادن ما به چوبه دار آنها را خرد سازید-اگر شما میخواهید مردم از مجازات مرگ رنج بکشند زیرا آنها جرات کردند حقیقت را بگویند و من شما را به چالش میطلبم تا به ما نشان دهید کجا ما دروغ گفته ایم.- من میگویم اگر مرگ مجازاتی برای اعلام حقیقت است، بنابراین من با افتخار و جسورانه هزینه گزاف آن را خواهم پرداخت! جلادانتان را صدا کنید! حقیقت در سقراط ها Socrates، مسیح Christ، گیوردانو برونو Giordano Bruno، هوس Huss، گالیله Galileo مصلوب شد. آنها هنوز زنده اند.- آنها و انبوهی از آنها در این مسیر قبل از ما رفته اند. ما آماده ایم آن مسیر را ادامه دهیم.

(۷ اکتبر ۱۸۸۶)

زمانی که دادگاه پرسید آیا حرفی برای گفتن دارید که چرا این حکم نباید علیه شما صادر شود، اشپایز در رزوهای هفتم، هشتم و نهم اکتبر از خود به دفاع برخاست.



برونو فیلسوف، ریاضی‌دان و شاعر ایتالیایی
که بعد از محاکمه از سوی کلیسا سوزانده شد.

پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی-جهانی کارگران